

## ملاقات‌هایی با هایدگر

نوشته: جارو العل مهتا<sup>۱</sup> - چونگ یوآن چانگ<sup>۲</sup> ترجمه: محمدرضا جوزی

### (۱) "ریشی" غرب

در فرهنگ هندیان صورت خیالی ای وجود دارد که هم افسانه ایست و هم واقعی و همواره نفوذ عمیقی در اندیشه مردم هند داشته است و آن عبارت است از ریشی<sup>۳</sup>. ریشی حکیم صاحب بصیرتی است که در خلوت خویش، به دور از اشتغالات روزمره و قیل و قال مردم، گاه در هیأت عابدی معتکف در ارتفاعات هیمالیا و گاه به شکل زاهدی خلوت گزیده در اعماق جنگل، به کار تفکر و تأمل مشغول است و در پی یافتن کلماتی است برای آنچه که تاکنون گفته نشده و در صدد شرح و تفسیر سخنانی است که در قدیم گفته و اندیشیده شده است. من قبلاً درباره هایدگر و زندگی او در کلبه اش<sup>۴</sup> به هنگامی که چهل سال داشته چیزهایی شنیده بودم و اطلاع از این مطلب تأثیر عمیقی در من به جا گذاشت و خواندن کتاب مابعدالطبیعه چیست او این تأثیر را دوچندان کرد. من این کتاب را به کمک یکی از همکاران

آلمانی زبانم (پروفیسور ا. بهاراتی) در گروه فلسفہ دانشگاه ہندوی بنارس خوانندہ بودم. استفادہ از بورس تحصیلی "ہومبالت" بہ من فرصت داد کہ در سال ۱۹۵۷ پس از گذراندن یک ترم مقدماتی در دانشگاه کلن و کمکهای دوستانہ لودویگ لندگرب<sup>۵</sup> و والتر بیمل<sup>۶</sup> بہ دانشگاه فرایبورگ بروم کہ البتہ در آن زمان هنوز ہم از لحاظ زبان آلمانی آمادگی کافی برای ملاقات با ہایدگر را نداشتم. اولین مرتبہ ای کہ ہایدگر را دیدم قبل از رفتنم بہ فرایبورگ بود کہ در دارمشتات بہ اتفاق فیلسوف ژاپنی کوئیچی تسوجیمورا<sup>۷</sup> اورا ملاقات کردم و در همان جا موفق شدم سخنرانی او را تحت عنوان "تفکر و نگارش"<sup>۸</sup> بشنوم. پس از آن خانم دوری ویتا<sup>۹</sup> ما را دعوت کرد تا با ہایدگر در ہتلش ملاقات کنیم. ہایدگر قبلاً از طریق معرفی نامہ‌هایی کہ لندگرب و بیمل برای او فرستادہ بودند مختصراً چیزهایی راجع بہ من می دانست و خبر داشت کہ من بہ زودی بہ فرایبورگ خواہم رفت. وقتی او را دیدم پشت یک میزگرد نشستہ بود و با دونفر از دوستان غیر دانشگاهی خود سرگرم گفت و گو و صرف نوشابہ بود. من بہ اتفاق تسوجیمورا بہ جمع کوچک و دوستانہ آنان پیوستیم.

استاد نابغہ ای کہ سرانجام موفق بہ دیدارش شدہ بودم حضوری نورانی، پر محبت و مؤثر داشت. او یک ریشی غربی بود. اما ریشی ای کہ هنوز از نظرہا پنهان بود و می بایست کشف می شد. در آنجا ہایدگر با من قرار گذاشت کہ او را در خانہ اش در فرایبورگ ملاقات کنم و با صدایی گرم و رویی گشادہ گفت: "از منزل شما تا خانہ من فقط دہ دقیقہ راہ است."<sup>۱۰</sup>

چند ہفتہ پس از ورودم بہ فرایبورگ ہمیدم ہایدگر، کہ حالا بازنشستہ شدہ بود، خود از سر تواضع و بدون هیچ مضایقہ ای این ملاقات را ترتیب دادہ بود تا در مورد برنامه کارم در دانشگاه مریاری کند. البتہ ہربرت بودر<sup>۱۱</sup> ہم کہ متن رسالات ہایدگر را در باب پارمنیدس و ہراکلیتوس مطالعہ کردہ بود، آمادہ بود تا از او کمک بگیرم و از طرف دیگر یوہانس لومان<sup>۱۲</sup> ہم از گروه زبان شناسی سمیناری برایم ترتیب داد کہ در آن بعضی از عبارات یونانی و سنسکریت را از لحاظ معنای انتولوژیک آن با توجہ بہ کتاب بہاگواد گیتا مورد بحث قرار دادیم. البتہ ہر وقت احتیاج بہ کمک و مشورت داشتم او یگن فینک<sup>۱۳</sup> ہم بہ من کمک می کرد.

اولین ملاقات رسمی من با هایدگر با خوردن يك فنجان چای در خانه او شروع شد. در این دیدار که يك ساعت طول کشید دربارهٔ مذاهب فلسفی هند از او سؤالاتی کردم و مشکل ترجمهٔ بعضی از اصطلاحات افلاطون، کانت، شوپنهاور و پل دوسن (هنرشناس و مدرس ودانتا) را با او در میان گذاشتم. دست آخر از او پرسیدم که سرودهای کُر آنتیگون اثر سوفکل را چگونه تفسیر می‌کند. این سؤال آخر من تلویحاً پرسشی از تمایلات "سیاسی" او بود. چشمان استاد از این سؤال برقی زد و با متانت توضیح داد که بازگرداندن تفاسیر او از تفکر یونانی به نظریات خصوصی وی (کاری که بسیاری از خوانندگان آثار هایدگر در آن اصرار می‌ورزند) روش نادرستی است. هایدگر سپس دربارهٔ اطلاعاتم از "پدیدارشناسی" سؤال کرد و من بی آنکه در قید کلمات باشم جواب دادم که در مورد پدیدارشناسی چیز زیادی نخوانده‌ام و او در مقام تصحیح عبارات من گفت که آدم دربارهٔ پدیدارشناسی چیز نمی‌خواند، بلکه در آن مطالعه می‌کند. من به انتقاداتی که انگلیسی زبانها آنهم صرفاً به علت نفهمیدن اندیشه‌هایش از آثار او می‌کنند اشاره کردم و هایدگر گفت: "پس من خیلی کم می‌توانم چیزی از آنها بیاموزم، آیا اینطور نیست؟".

و اما خاطرهٔ فراموش ناشدنی که من از ملاقاتم با هایدگر دارم این است که او به من عنوان يك دانشجوی هندی فلسفه پیشنهاد کرد که: "اگر می‌خواهی آثار مرا مطالعه کن، اما تا زمانی که اینجا هستی فرصت آموختن زبان یونانی را از دست مده" اما افسوس در مدت چهار ماهی که در فرایبورگ بودم زیاد در فراگرفتن زبان یونانی موفق نشدم ولی این تذکر هایدگر از زمانی که به وطنم بازگشتم همواره مانند آذرخشی که کوه و دشت را روشن می‌کند در فکر من باقی ماند. هایدگر ملاقاتمان را با این درخواست پایان داد که: "سؤالهایی دقیق و خلاصه شده در باب تفکرش بنویسم و جلسهٔ بعد که اورا می‌بینم برایش ببرم". او یکن فینک شدیداً اصرار داشت که این سؤالات را با دقت هرچه بیشتر آماده کنم و من يك ماه تمام پس از آن ملاقات سرگرم انجام این تکلیف بودم. بعدها فهمیدم که چقدر کم می‌توان از يك متفکر نابغه صرفاً از طریق "ملاقات کردن" چیز یاد گرفت مگر اینکه انسان با استاد و سرور خود در مدرسه رویاروی بنشیند و درس و مشقی را که او مقرر کرده با جد و جهد

انجام دهد.

آخرین ملاقات ما وقتی اتفاق افتاد که هایدگر برایم نوشت که يك روز بعد از ظهر نزد او بروم و باهم قدم بزنیم. وقتی شروع به قدم زدن کردیم من اولین سؤال را که روی يك تکه کاغذ نوشته بودم با صدای بلند برای استاد خواندم و وقتی از پهلو مثل يك شاگرد مدرسه خجول به او نگاه کردم، از اینکه می دیدم در چهره اش برقی از تأیید و رضایت است، احساس اطمینان خاطر کردم. ضمن راه رفتن متوجه شدم که به طرف رستوران کوچکی که محل شکارچیان است می روم. از قضا رستوران تعطیل بود و هایدگر با دلخوری گفت: "فکر کرده بودم که يك لیوان نوشابه با هم بخوریم اما حال مجبوریم که با هر چه در خانه پیدامی شود بسازیم". هنگام بازگشت باد و بوران شروع شد و ما که چتر و بارانی نداشتیم مجبور شدیم که به نزدیکترین سرپناه که اندکی جلوتر قرار داشت برویم. در آنجا کاملاً به یاد دارم که هایدگر با صدایی گرفته، در حالی که نفسش به شماره افتاده بود به من گفت: "اگر نمی خواهی که یادداشتهایت خیس شود و از بین برود زودتر آنها را در جیب بگذار"، به هر حال پس از مدتی به خانه رسیدیم. در خانه، هایدگر چند لحظه در حالی که لیوانهای نوشابه را در دست داشتیم، به چشمان من خیره شد و من حضور او را از پس نگاه نافذ و عمیقش احساس کردم و در آن لحظات دیرگذر که حتی نمی توانستم چشمان خود را برهم زنم احساس کردم که زمان از حرکت ایستاده است. اما وقتی لیوانها را به هم زدیم این تنش زایل شد و من شروع به خندیدن کردم. چه اتفاق افتاده بود؟ آیا این جذبه عمیق حاصل مواجهه استاد و شاگرد بود و یا صرفاً کشتی بود میان دو انسان؟ چه نسبتی است میان من که هندویی هستم که از سنت فرهنگی خود آگاه است و می کوشد که غرب را بشناسد و آن متفکر بزرگ غرب که با استغراق در متن سنت خویش می کوشد که از آن تعالی پیدا کند.

يك ساعت دیگر گفت و گوی ما ادامه پیدا کرد و بعد از من دعوت شد که با خانم هایدگر ملاقات کنم. هنگام صرف شام، من و خانم هایدگر به زبان انگلیسی با هم صحبت کردیم. پس از صرف شام به هایدگر گفتم که قصد دارم در بازگشت به هند شرح جامعی بر فلسفه او بنویسم و او توصیه کرد که این کار را نکنم و در عوض

پیشنهاد کرد که يك موضوع خاص، بالاخص مسأله پرسش از حقیقت را انتخاب کنم و به مطالعه بپردازم. بعداً فهمیدم که آن کار بیش از استطاعت من بود و من عجله به خرج داده بودم.

هنگام رفتن فرا رسید و هایدگر مرا تا بیرون منزل بدرقه کرد و گفت: "هوآ دارد تاریک می شود، بگذار همراه تو بیایم و راه میان بُری را نشان دهم که زودتر تو را به پایین تپه برساند". در بالای تپه چند لحظه ایستادیم و سکوت کردیم. هنگام وداع، هایدگر دست خود را به رسم خدا حافظی بلند کرد و گفت: بهترین آرزوها را برای "شروع" کار شما دارم. وقتی از او جدا شدم فهمیدم که تازه اندکی از راه درازی را که برای "شروع" در پیش است طی کرده‌ام. محرك اصلی که در پس علاقه ظاهری من به تفکر هایدگر وجود داشت، انگیزه‌ای بود برای شناخت يك چیز عمیق و ناشناخته، چیزی غریب و مبهم، چیزی مشکل و نابهنگام و نه صرف مشابهتی احتمالی میان تفکر هایدگر و سنت او پانیشادی. بعدها بود که توانستم آوای شکارچینانی را که میان کوهها انعکاس پیدا می کند بشنوم و ندای خموشانه‌ای را که از يك ژرفا به ژرفای دیگر طنین می اندازد، و هر يك به مثابه پاسخی با معنا به دیگری است، گوش کنم.

مطالعه در تفکر هایدگر به من آموخت که "قدیمی ترین قدیمیها" خود همچون "موضوع تفکر" هرگز زوال نمی پذیرد و همیشه باقی است و هنوز هم باید درباره آن اندیشه کرد. او به من آموخت که بایسته‌ترین چیزها برای تفکر، به دور از ضرورت‌های "زمانی" معاصر، هنوز برای اندیشیدن باقی است. به قول هانا آرنست طوفان‌هایی مانند آنچه که در تفکر هایدگر است، در شرف وزیدن است. این طوفانها از آن عصر ما نیست بلکه از اعماق آنچه که قدیمی تر از هر چیز است می وزد.

با مطالعه در آثار هایدگر بود که آموختم برای مآثر و ودایع تاریخی خود، که همچون دینی برگردن من است، احترام تازه‌ای قائل شوم و با "قدم به واپس گذاشتن" عهد خود را با آنچه که "سراغاز" هر چیزی است تجدید کنم. هایدگر مرا آگاه کرد که تفکر "بی فایده" (یعنی تفکر محض که در آن فایده عملی در نظر گرفته نشده است) تفکری صحیح و لازم است. با چنین تفکری است که آدمی از موجود

بینی گذشته و پروای حقیقت وجود می کند.

لطف حق هنگامی شامل ما می شود که از موجود بینی بمیریم و به دیدار وجود زنده شویم. در ساحت چنین تفکری است که حکیم صاحب بصیرت قدم در "راه" می گذارد و به "خانه" باز می گردد و خود را از قید مبالغات نفس خلاصی می بخشد.

## (۲) تأملات<sup>۱۳</sup>

هنگامی که در تابستان سال ۱۹۵۴ پروفیسور سوزوکی<sup>۱۴</sup> پس از ملاقاتی که در فرایبورگ با مارتین هایدگر داشت به نیویورک بازگشت، به من گفت که از نظر هایدگر "احساس استحسانی" و "تجربه وجودشناسی" هر دو یکی هستند. سوزوکی اظهار داشت که این فکر کمک فراوانی به معرفی فلسفه شرق در دنیای غرب می کند و می تواند پلی باشد که این دو عالم فکری جداگانه را به هم پیوند دهد.

وقتی در پاییز سال ۱۹۶۰ سرگرم کار روی کتاب خود به نام ابداع و تائوئیسم بودم، ضمن بحث درباره والاترین معنی نادیدنی بودن، نامحسوس بودن و ناشناختنی بودن احساس شاعرانه، گفتم که: هر وقت که شاعر چینی به این ژرفنای آرام بخش نایل می شود، صفا و سادگی ذاتی خود را نشان می دهد و شادمانی اصیل و بی پایانش را آشکار می کند. سلامت اصیل و بهجت آشکار دو جنبه از یک تجربه وجودشناسی هستند.<sup>۱۵</sup>

بسیار خوشحال شدم وقتی دیدم هایدگر در کتاب خود به نام تذکر نسبت به شاعر گفته است: "سرایش شعر علت ابتهاج شاعر نیست بلکه خود عین بهجت و صحو است، زیرا در سرایش است که بازگشت اصیل به خانه واقع می شود. . . . سرودن شعر خود زیستنی بهجت آمیز (شادمانه زیستنی) است که در قالب کلمات، راز معیت با آنچه را که بهجت آورتر از هر چیز است حفظ می کند."<sup>۱۶</sup>

اعتقاد من براین است که همین "صحو محض" موجب نیل به مقصد آسنای شعر که در آن تجربه شاعرانه و تجربه وجودشناسی یکی می شوند، می گردد. هر وقت که شاعر به مرتبه "صحو محض" و آزمایش "راز معیت با بهجت آورترین چیزها"، دست یابد خواننده شعرش می تواند مستقیماً از طریق سیلان موزون

کلمات به اعماق ضمیر شاعر نفوذ کند و در صحو و بهجت او شریک شود. در سنت چینی این خود روشی برای ورود به تائو است.

در ژوئیه سال ۱۹۷۰ دانشگاه هاوایی با برگزاری سمیناری تحت عنوان: "هایدگر و تفکر شرقی" بزرگداشتی از هشتادمین سالروز تولد او ترتیب داد. یکی از دست‌داران سرشناس هایدگر به نام پروفیسوری. گلن‌گری<sup>۱۷</sup> مقاله‌ای به نام "شکوه سادگی" ارائه داد و من مأمور شدم که شرحی بر آن بنویسم. وقتی دیدم نوشته است که: "هایدگر معتقد است که تکلیف ما پرداختن به این تفکر حضوری پاک و ساده است که در عین حال هم جدی است و هم شاعرانه" بسیار خوشحال شدم. او در جای دیگر آورده بود: این شیوه جدید تفکر "بیش از پیش و به نحو اصیل به آفتاب و خاکی می‌اندیشد که درخت متافیزیک از آن سربرزده است. اندیشیدن به ورای نقطه آغاز کوششی است برای تذکر نسبت به تفکر غیر مفهومی و غیر حصولی بنیان‌گذاران تفکر غرب".

پروفیسور گلن‌گری سپس اشاراتی کرده بود به جهت جدیدی که تفکر هایدگر متوجه آن است. من در شرح و تفسیر خود متذکر این مسأله شدم که وضع فلسفی سابق هایدگر پرسش از ماهیات برای رسیدن به پرسش وجود بوده است و چنانکه پروفیسور گلن‌گری گفته است ماهیت منتزع از حد وجود است. . . اما هایدگر در وضع فلسفی لاحق خود مستقیماً و بی‌واسطه متوجه اصل و مبدأ ممکنات است که به گفته او همان عدم است. در این عدم است که او وجود را می‌یابد. از نظر تائوئیسم وجود از لا وجود پدید آمده است. در واقع مترجم انگلیسی مابعدالطبیعه چیست هایدگر هم به این گفته دائو دجینگ در ارتباط با عبارت هایدگر اشاره کرده که: تنها بر اساس تجلیات ذاتی عدم است که دازاین<sup>۱۸</sup> (قیام حضوری) انسانی ما تعیین پیدا می‌کند.

من در همان شرح خود کوشیدم نشان دهم که چگونه هایدگر خود را از قید تفکر مقولی و مفهومی و حصولی آزاد کرده و به تفکر حضوری نایل شده است.

این کوشش او یک سیر کامل از تکلف به سادگی، از وضع تحلیلی به وضع بیواسطه شهودی و از بیان کاملاً تکنیکی به زبان اصیل ساده است. تمام اینها مرا به

یاد این نکته انداخت که چگونه فلسفه بودایی که در قرون هفتم و هشتم در چین بسط و توسعه پیدا کرد، با مشکل باز کردن اذهان روبرو بوده است و سرانجام منجر به پیدایش نسبت بیواسط در ذن بودیسم شده است.

ویلیام بارت در مقدمه کتاب ذن بودیسم سوزوکی اشاره می کند که: یکی از دوستان آلمانی هایدگر به من گفت که روزی به ملاقات هایدگر رفت و مشاهده کرد که او سرگرم مطالعه یکی از کتابهای سوزوکی است و سپس به دوست خود اظهار داشته بود که اگر من این شخص را درست درک کرده باشم می خواهد همان چیزی را بگوید که من در تمام نوشته هایم خواسته ام بگویم. بارت صراحتاً می گوید که لحن القول و منشأ فلسفه هایدگر اساساً غربی است و بسیاری چیزها در آثار او هست که در ذن نیست و همچنین بسیاری چیزها در ذن هست که در هایدگر نیست اما در عین حال میان این دو، همداستانی و محاذته ای وجود دارد. پروفیسورگری خود به من گفت که وقتی در فرایبورگ بود یک نسخه از کتاب ذن بودیسم سوزوکی را به عنوان هدیه از هایدگر دریافت کرده است.

وقتی در سال ۱۹۷۰ پروفیسور مهدوان<sup>۱۹</sup> از مرکز مطالعات عالی فلسفه دانشگاه مدرس، یک سمینار بین المللی در باب فلسفه جهانی ترتیب داد، من مقاله ای تحت عنوان هماهنگی فرا عقلی میان تفکر اساسی هایدگر و تفکر ذن ارائه دادم. این مقاله همراه مقاله دیگری از من به نام منشأ اساسی هویت در فلسفه وانگ-لونگ - چیس (Wang-lung-chis) به زبان آلمانی ترجمه شد. مقاله دوم را من در کنفرانس فلاسفه شرف و غرب در سال ۱۹۷۲ در دانشگاه هاوایی عرضه کردم. هر دوی این مقالات سه ماه قبل از ملاقات رسمی من با هایدگر برای او فرستاده شد. در هیجدهم اوت ۱۹۷۲ این فرصت نصیب من شد که با هایدگر درباره آخرین مواضع فلسفی او گفت و گو کنم و از او بپرسم که آیا برداشت من از "طریق تفکر جدید" او درست بوده است یا خیر.

از هایدگر پرسیدم: شما در کتاب پایان فلسفه و تکلیف تفکر این طور نتیجه گرفته اید که تحقیق در باب روشنگاه<sup>۲۰</sup> تکلیف اصلی تفکر در آینده است. آیا درست است که بگویم طریق جدید تفکر شما بیشتر متوجه بسط معانی روشنگاه است؟



هایدگر پاسخ داد: درست است. سپس پرسیدم که روشنگاه عبارت از جای باز روشنی است که نور در آن می‌تابد. این روشنگاه در فلسفهٔ تائوئیسم به Ming تعبیر شده است. بنابراین از جهت تفکر شرقی می‌توانیم بگوییم که وضع فلسفی جدید شما همان وصول به Ming است. هایدگر پاسخ داد، این درست است. سپس گفتم: کوشش اخیر شما برای وصول به روشنگاه همراه با تفکر حضوری است و برای نیل به مرتبهٔ تفکر حضور، انسان می‌باید "قدم به واپس" گذارد. "قدم به واپس گذاردن" ما را به مرحلهٔ "معیت انسان و وجود" راهبر می‌شود... برای تجربهٔ این معیت ما باید قبلاً مهیاً و آماده شویم، آیا صحیح است؟ هایدگر باز پاسخ داد: درست می‌گویید، و سپس اضافه کرد که منشأ اصلی عینیت در تفکر او نقش اساسی دارد. اما کتاب هایدگر به نام عینیت و غیریت که با این مسأله سروکار دارد، پانزده سال پیش نوشته شده بود و او خود اظهار داشت که از بحث دربارهٔ عینیت در این کتاب راضی نیست و مایل است هرچه زودتر مجدداً رساله‌ای در این باب بنویسد. در این مورد او به کتاب خود راجع به پارمنیدس اشاره کرد. هایدگر در آن هنگام بسیار به مسألهٔ عینیت زبان با وجود که در اغلب زبانهای کهن مشهود است، علاقه‌مند بود. لذا از من پرسید که در زبان چینی باستان عبارت "این يك درخت است" را چگونه بیان می‌کنید؟ گفتم Mua یعنی که "درخت آری". هایدگر سپس پرسید چگونه می‌گویید "این يك درخت کهنسال است"؟ گفتم Mu lao yee یعنی "کهنسال درخت" و وقتی چنین قولی ادا می‌شود وجود قائل و قول او عین هم هستند و یا "به هم تعلق دارند". هایدگر از دانستن چنین مثال ساده‌ای از عینیت وجود و تفکر در زبان چینی باستان خوشحال شد. او سپس مرا به کتابخانه راهنمایی کرد و در آنجا مجموعهٔ کاملی از اشعار هولدرلین را به من نشان داد. این عمل او شاید حاکی از این بود که وضع "پیش از هستی‌شناسی" او در احساس شاعرانه ریشه داشته است. در این مسأله ما غالباً لفظ Ontological را به کار می‌بردیم و هایدگر از من پرسید آیا می‌توانیم این عینیت را Ontological بگوییم، من گفتم خیر، بلکه باید آن را Pre-Ontologic بگوییم و او از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد. شنیده بودم هایدگر بسیار به دائود. جینگ علاقه‌مند بود و شاگرد چینی داشت که به او کمک کرد

تا این متن کهن را به آلمانی ترجمه کند. من در تابستان سال ۱۹۷۳ شروع به ترجمه داتود. جینگ کردم و در شرح آن به "طریق جدید هایدگر در تفکر" اشاره کردم. از جمله در فصل ۲۵ کتاب گفتم که معنی Wa یا "شیء" اصلاً به معنای شیء عادی روزمره نیست، بلکه به آن معنی است که هایدگر از شیء مراد می‌کند، یعنی شیء بمعنی الاخص که به معنای جمع کردن است.

حضور نسبت به يك شیء نفس جمع آوردن "يك چیز ساده چهارگانه است، یعنی زمین، آسمان، ایزدیان و مردمان (انسان میرنده). علاوه بر این در فصل ۴۸ کتاب به عبارت لائوتسه اشاره کردم که می‌گوید "دانش آموختن افزودن و انباشتن است اما تاثورا دریافتن، کاستن و رسوخ پیدا کردن است". و این به مثابه همان قول هایدگر در باب "قدم به واپس گذاردن حقیقی در طریق تفکر" است. هایدگر معتقد است که این قدم به واپس گذاشتن تقرب راستین نسبت به طریق جدید تفکر است و من صمیمانه معتقدم که با این قدم به واپس گذاشتن است که شرق و غرب با هم دیدار می‌کنند. شاید کتاب داتود جینگ را که هایدگر به شاگردش اهداء کرد مقدمه‌ای بوده است برای ایجاد پلی جهت وحدت بخشیدن به فلسفه‌های شرق و غرب. این نکته را نیز ناگفته نگذارم که هایدگر در کتاب مبدأ اثر هنری توجه فراوانی به نقاشی وان گوگ از يك جفت کفش دهقانی کرده و هم چنین تابلوی سزان به نام تصویر والری تأثیر عمیقی در او به‌جای گذاشته و از همین جاست که می‌توانیم بفهمیم که فکر هایدگر تا چه حد به عمق هنر نفوذ کرده و کوشیده است که احساس استحسانی را به تجربه Pre-Ontologic که طریق جدید او در تفکر است همانند کند. در ملاقاتی که با هایدگر داشتم چند نمونه برجسته از نقاشیهای ذن که به وسیله Muchi و Liangkai که هر دو متعلق به قرن دوازده میلادی هستند نزد او بردم و او کاملاً مجذوب حالت سلامت آمیز و اصالت این آثار شده بود.

\* \* \* بی نوشتها و مآخذ:

1. Jarva la Mehta
2. Chung-Yuan Chang

۳. ریشی‌ها حکمای عارف و حقیقت‌شناسان هند باستانند. - م.

۴. در Todtnauberg

5. Ludwig Landgrebe
6. Walter Biemel
7. Koichi Tsujimura
8. Denken und Dichten
9. Dory Vietta
10. Herbert Boeder
11. Johannes Lohmann
12. Eugen Fink
13. Reflections
14. Daisetz T. Suzuki
15. Chung- Yuan chang: *Creativity and Taoism*. New York, Harper and Row, 1965, p.173.
16. M. Heidegger, *Existence and Being*
17. J. Glenn Gray
18. Dasein
19. T.M.P. Mahdevan
20. Lichtung





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی